

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوّم، زمستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۲، ص ۱۵ - ۴۰

بنی غانیه

خاندانی حکومت گر در غرب اسلامی^(۱)

دکتر شهلا بختیاری*

بنی غانیه خاندانی از بربرها بودند که در قرن ششم هجری در منطقه شرق اندلس و افریقیه به حکومت رسیدند. نخستین امیر از بنی غانیه محمد بن علی بن غانیه مُسوفی و آخرین آنان عبدالله بن اسحاق است. این خاندان که با حمایت مُرابطان روی کار آمد، پس از سقوط دولت مرابطی و در زمان حاکمیت موحدان از حامیان بزرگ تفکر مرابطان به شمار می‌رفت. تاخت و تازهای بنی غانیه تا مدت‌ها سبب سلب آرامش از موحدان شد. سپاهی که آنان از اعراب مهاجر و صحراگرد فراهم آوردند، سبب آشفته‌گی اوضاع افریقیه در نیمه دوم سده ششم و نیمه نخست سده هفتم شد. ضربات مداوم موحدان و حَفصیان به آنان در افریقیه سرانجام به حضور بنی غانیه در آن جا خاتمه داد. شاخهٔ دیگر این خاندان در میورقه حضور داشتند که موحدان در سال‌های آخر سده ششم به حضور آنان خاتمه دادند، این نواحی تا زمان تصرف به دست مسیحیان در دست موحدان باقی ماند.

واژه‌های کلیدی: بنی غانیه، موحدان، اَنْدَلُس، اِفریقیه، میورقه.

* عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س).

مقدمه

مطالعه درباره تاریخ کشورها و سرزمین‌های اسلامی چندان در ایران سابقه ندارد. با وجود مطالعات و بررسی‌هایی که در سال‌های اخیر در این شاخه مطالعاتی آغاز شده است، بررسی تاریخ تحولات کشورها و دولت‌های اسلامی را در ایران باید هنوز در مراحل مقدماتی به حساب آورد. پیدایی، حیات و مرگ دولت‌ها و حکومت‌های اسلامی، هر یک ویژگی‌هایی به دنبال دارد که شناخت آن‌ها به درک بهتر تحولات جهان اسلام کمک خواهد کرد.

در سده ششم هجری همزمان با تلاش دولت‌های کوچک مسیحی که در اندلس برای بیرون راندن مسلمانان از اسپانیای اسلامی فعالیت می‌کردند، دولتی در جزایر شرق اندلس و شمال آفریقا به وجود آمد که مدت‌ها حاکمیت‌های بزرگ شمال آفریقا و مسیحیان اروپا را به خود سرگرم کرد. تلاش برای حفظ بقایای حاکمیت مرابطان و قیام بنی غانیه علیه موحدان از بزرگ‌ترین حرکت‌ها در اندلس است که حتی سبب ورود موحدان به این سرزمین شد. این امر در زمانی صورت گرفت که نیروهای مخالف مسلمانان علاوه بر وحدت با یکدیگر در بهترین وضعیت برای بیرون راندن مسلمانان قرار داشتند. وجود این دولت و مقاومت آن در برابر مسیحیان را می‌توان از آخرین تلاش‌های دنیای اسلام - صرف نظر از دولت بنی نصر - در مقابله با حملات صلیبی مسیحی دانست که در روابط مسلمانان و اروپا بابتی را به خود اختصاص داده است. این نوشته در صدد بررسی نقش سیاسی دولت بنی غانیه در حوادث دنیای همزمان خود است. هم‌چنین کوشش می‌شود تا ارتباط‌های آن با نواحی همجوار به ویژه با دولت‌های اسلامی بررسی شود.

منابع کهن مانند آثار عبدالواحد مراکشی، ابن القطن، ابن اثیر، ابن خلدون، ابن عداری مراکشی و دیگر نوشته‌ها در بررسی مسائل بنی غانیه و تحولات حرکت آنان، اغلب به وقایع نگاری بسنده کرده و صرفاً سیر تاریخی حوادث را نقل کرده‌اند. با این حال، اغلب کتاب‌هایی

که درباره تاریخ مغرب اعم از کهن و متأخر نوشته شده‌اند صفحاتی را به تاخت و تازهای بنی غانیه در شمال آفریقا و سرگرم کردن دولت موحدی اختصاص داده‌اند که صرفاً در حد اطلاع رسانی جای دارند. از میان تحقیقات متأخر نیز می‌توان به آثار عبدالله عنان اشاره داشت که ضمن تاریخ اندلس مسلمان و شمال آفریقا مطالب مربوط به بنی غانیه را ذکر کرده است. اخبار دانشنامه جهان اسلام نیز در حد ترجمه و معرفی بسیار کلی این دولت است.

تبار بنی غانیه

بنی غانیه را می‌توان از سلسله دولت‌های نیمه مستقل دانست که به دست بربرها به همراهی اعراب تأسیس شده است. این دولت در ردیف دولت‌هایی چون حفصیان، زیریان و... قرار می‌گیرد که بربرها در آن دست قوی‌تر را داشتند. البته نباید از نظر دور داشت، دولت‌های بزرگی نیز در شمال آفریقا به دست بربرها تشکیل شده‌اند که دامنه نفوذ آنان تا اندلس و شمال دریای مدیترانه رسیده بود و تحت لوای دیانت اسلام از سرزمین‌های مسلمانان دفاع کرده‌اند. دولت‌های مرابطان و موحدان که هر کدام تبلیغات مذهبی ویژه‌ای نیز داشته‌اند، در این دسته جای می‌گیرند.

بنی غانیه از قبیله مسوفه از بربرهای صنهاجی شمال آفریقا بودند که در آغاز کار مرابطان به آنان پیوستند^(۲) و در فتح اندلس به دست مرابطان در کنار آنان حضور داشتند.^(۳) آنان به نام «غانیه» جد مادری خود خوانده می‌شدند.^(۴) غانیه زنی از مرابطان بود که یوسف بن تاشفین امیر مرابطی او را به ازدواج علی مسوفی رهبر قبیله مسوفه از بربرهای صنهاجی در آورد. گویا علی نیز در دربار یوسف منزلت و جایگاهی در خور یافته بود. فرزندان این ازدواج را باید مؤسسان دولت بنی غانیه دانست. گویا غانیه پس از علی مسوفی به ازدواج ابو عبدالله محمد بن الحاج حاکم قرطبه در آمد و او فرزندان غانیه را تحت تکفل خود بزرگ کرد.^(۵)

شاید این امر در تربیت سیاسی فرزندان غانیه و رسیدن آنان به مقامات حکومتی تأثیر داشته باشد.

به قدرت رسیدن بنی غانیه

در آغاز کار، علی بن یوسف بن تاشفین مرابطی دو برادر به نام‌های محمد و یحیی، پسران غانیه را که تحت سرپرستی او رشد یافته بودند، به حکومت اندلس فرستاد.^(۶) یحیی که به شجاعت کم نظیری معروف بود، حاکم ناحیه استجه در افریقیه بود.^(۷) او در بسیاری از امور مهم و خطیر مورد اعتماد علی بن یوسف بود. او در آغاز کار به حکومت مرسیه و بلنسیه^(۸) و شرق اندلس رسید.^(۹) یحیی کوشید در مقابل پادشاه آراگون و حملات او به مناطق مسلمان نشین بایستد. اما در داخل با قیام علیه مرابطان مواجه شد.^(۱۰) یحیی هم چنین با پادشاهان مسیحی همجوار و امپراتوری روم نیز نبردهایی داشت.^(۱۱) مهم‌ترین نبرد او درگیری در سال ۵۲۹ قمری در مقابل «ابن ردمیر بارسلونی» یا «ابن ردمیر البرشلونی» بود که وی شهر افرآغه از نواحی مارده را محاصره کرد. محاصره افرآغه طولانی شد و اهالی با سخت شدن اوضاع از یحیی بن غانیه تقاضای کمک کردند. اهالی شهر در نامه‌ای که به یحیی نوشتند، متذکر شدند که اگر به آن‌ها کمک نشود ناچار اطاعت ابن ردمیر را خواهند پذیرفت. از این رو، یحیی درخواست آنان را پذیرفت. به سبب ترس از نبود سپاه کار آمد مسلمان در اندلس، برخی از اطرافیان یحیی کوشیدند تا او را از کمک رسانی به اهالی افرآغه باز دارند. اما یحیی که برای انجام دادن این کار تصمیم قطعی داشت، با سپاهی افرآغه را از محاصره فرنگیان نجات داد.^(۱۲) او در ۵۴۳ قمری از قرطبه به غرناطه رفت و در آن جا درگذشت.^(۱۳)

محمد، برادر یحیی، حاکم منطقه‌ای از نواحی قرطبه بود. او در سال ۵۲۰ قمری از طرف مرابطان به حکومت جزیره شرقی، یعنی میورقه رسید که پس از مدتی منورقه و یابسه نیز به

آن افزوده شدند.^(۱۴) البته این نظر در میان مورخان وجود دارد که علی بن یوسف بن تاشفین او را به قصد تبعید به آن نواحی فرستاده باشد.^(۱۵) در صورت صحت هر دو نظریه، رفتن محمد بن غانیه به میورقه و دو جزیره دیگر زمینه ساز تشکیل دولتی در آن جا شد که حاکمان آن از نژاد بربر بودند، اما حکومت خود را بسیار دورتر از سرزمین مادری و در آن سوی دریای مدیترانه، یعنی جزایر شرقی اندلس که به جزایر بالیار معروف است، تأسیس کردند.

محمد را نخستین امیر از این خاندان نام برده‌اند.^(۱۶) او پس از تصرف این نواحی حکومتی مستقل تشکیل داد. حکومت او ویژگی‌های چندی داشت که به استقلال بیش‌تر وی کمک می‌کرد. او دعوت به نام عباسیان را آغاز کرد و آن را ادامه داد.^(۱۷) زمان برای اقدام او نیز مناسب بود؛ زیرا دعوت موحدان آغاز شده و در حال تقویت بود و بیم سرایت آن به نواحی بالای دریای مدیترانه به ویژه شهرهای دانیه و میورقه سبب توجه یوسف بن تاشفین به محمد شد. دعوت به نام خلفای عباسی در مقابل موحدان سبب وحدت حکومت محمد با مرابطان بود. در حقیقت او به هنگام سقوط مرابطان و روی کار آمدن موحدان پایه‌های قدرت و استقلال خود را محکم کرد.^(۱۸)

حکومتی که محمد بن غانیه تأسیس کرد، از نظر جغرافیایی نیز موقعیت ویژه‌ای داشت. علاوه بر سه جزیره - میورقه، منورقه و یابسه - و با در نظر گرفتن مناطق اطراف تحت نفوذ ابن غانیه می‌توان مرزهای این حکومت را تعیین کرد. از سمت جنوب «بجایه» از سمت شمال «برشلونه» مرزهای آن بودند. از مشرق و مغرب نیز منورقه و یابسه جزایر سرحدی بودند. این نواحی حدود سال ۲۹۰ قمری به دست مسلمانان فتح شد و حاکمان متعددی تا زمان محمد بن غانیه در آن حکومت کرده بودند تا سر انجام در دوران مرابطان حکومت به بنی غانیه رسید.^(۱۹) به سبب آب و هوای مناسب منطقه، یابسه به تاکستان‌های انگور خود شهرت داشت. رودهای چندی نیز در جزایر جاری بود.^(۲۰) پیش از این به موقعیت زمانی روی

کارآمدن بنی غانیه اشاره شد. باید ذکر شود که قدرت یافتن موحدان در مقابل مرابطان به جنگ‌هایی منجر شد که اوج آن‌ها نزدیک به هفت سال از ۵۳۴ تا ۵۴۱ قمری بود. سرانجام در این نبردها موحدان به رهبری «عبدالمؤمن» جانشین محمد بن تومرت بر مرابطان پیروز شدند. عقیده مذهبی مستقل موحدان که در تضاد با مرابطان بود پس از گسترش حاکمیت سیاسی آنان در نواحی تحت حکومت شان گسترده شد. سرزمین مرابطان را موحدان به ارث بردند. علاوه بر مناطق وسیع شمال آفریقا، نواحی مسلمان نشین اندلس نیز در حیطه حکومت آنان قرار گرفت. در این گستره جغرافیایی، تنها منطقه حکومت بنی غانیه از نفوذ موحدان بیرون ماند.^(۲۱) بنی غانیه حکومت موحدان را نپذیرفتند. بازتاب دیگر این امر وفاداری بنی غانیه به دعوت برای عباسیان در مقابل خلافت مورد ادعای موحدان بود که از نظر سیاسی مانع یکپارچگی مناطق تحت حکومت موحدان شد.

به این ترتیب، حضور بنی غانیه را می‌توان آخرین دفاع از قلمرو اندلسی مرابطان دانست که توانستند مدت‌ها در مقابل موحدان بایستند.^(۲۲) ظهور آنان که تفکر مالکی داشتند،^(۲۳) می‌توانست در آفریقیه خطری برای موحدان باشد. دولت موحدی در سال‌های پس از ابن تومرت، به ویژه در دوران حکومت عبدالمؤمن و پسرش یوسف، حضور بنی غانیه را تحمل کردند و در برابر آنان عکس العمل تندی نشان ندادند. قراین و وضعیت دولت موحدی نشان می‌دهد که با وجود عدم اطاعت جزایر بالیاری از این دولت، موحدان توانایی تحمیل حاکمیت خود را بر بنی غانیه داشتند. گویا دولت موحدی خود را درگیر با مسائل دیگری به ویژه در نواحی شمال آفریقا می‌دید و به اطاعت واداشتن بنی غانیه را به فرصت مناسبی موقوف کرده بود. تحلیل ابن الخطیب آن است که موحدان، در این شرایط بنی غانیه را سدی میان خود و دشمنان می‌دیدند که می‌توانست مانع حملات به دولت موحدی شود.^(۲۴) این سیاستی است که از سال ۵۴۱ قمری که تقریباً تمام نواحی مرابطان به اطاعت موحدان در آمد تا سال ۵۷۸

قمری ادامه پیدا کرد.

سیاست فوق از سال مذکور به بعد تغییر کرد. از این رو، موحدان از این پس بسیار کوشیدند تا بنی غانیه را به اطاعت خود در آورند^(۲۵) و با اعزام سفیرانی از آنان بیعت و اطاعت خواستند. نخستین دسته از سفیران با هیأتی در سال ۵۴۱ قمری نزد اسحاق بن محمد بن غانیه اعزام شد که او را به اطاعت دعوت کردند. بنی غانیه دعوت موحدان را نپذیرفتند و هم چنان تحت اطاعت عباسیان بغداد باقی ماندند. با این حال، در این سالها از درگیری جدی با موحدان اجتناب می‌کردند. آنان برای تحقق این نیت خود هدایای گران قیمتی برای خلیفه موحدی فرستادند.^(۲۶) خلیفه موحدی امیدوار بود که هیأت اعزامی او زمینه ساز اطاعت بنی غانیه شود. این امر می‌توانست به ادامه حاکمیت معنوی خلافت عباسی در منطقه خاتمه دهد و زمینه یکپارچگی سرزمین‌های اندلس و افریقيه را تحت حاکمیت موحدان فراهم کند. اما هنگامی که بنی غانیه این پیشنهاد را رد کردند، امید موحدان به یأس تبدیل شد.

پس از مرگ محمد در ۵۶۷ قمری پسرش عبدالله به حکومت رسید،^(۲۷) اما با رقابت برادر خود اسحاق رو به رو شد و به دست گروهی از سپاهیان و بزرگان او کشته شد.^(۲۸)

در زمان اسحاق پسر محمد بقایای مرابطان به منورقه وارد شدند. این امر سرزمین بنی غانیه را در مقابل موحدان به مرکز بقای تفکر مرابطی تبدیل کرد. شاید یکی از دلایل تغییر سیاست موحدان در برابر بنی غانیه این امر بوده باشد. اسحاق کوشید موقعیت حکومت خود را تقویت کند. او با ایجاد ناوگان دریایی نیرومند به سواحل سرزمین‌های مسیحی همجوار حمله می‌کرد و هر سال دو بار به جنگ با روم می‌رفت. سرانجام او در ۵۷۹ یا ۵۸۰ قمری در نبرد با رومیان کشته شد^(۲۹) و پسرش محمد به جای او نشست. مرگ اسحاق با تحولی در دولت موحدی همراه بود؛ زیرا همزمان یوسف بن عبدالمؤمن نیز درگذشت و پسرش ابویوسف منصور به حکومت دولت موحدی رسید.

روابط بنی غانیه با موحدان

بیش از این اشاره شد مدت‌ها موحدان حضور بنی غانیه را در جزایر بالیار پذیرفتند. اما این امر با روی کار آمدن ابو یوسف المنصور موحدی شکل دیگری پیدا کرد. بدین ترتیب، باب جدیدی در روابط موحدان با بنی غانیه گشوده شد که سرانجامی جز نبرد رویارو نداشت. موحدان مناطق تحت نفوذ بنی غانیه را بخشی از مغرب اسلامی بزرگ می‌دانستند که باید چون دیگر نواحی اطاعت آنان را می‌پذیرفت. در مقابل، بنی غانیه نیز حاضر نبودند استقلال به دست آمده را آسان از دست بدهند.

پی‌گیری سیر حوادث نشان می‌دهد که در سال ۵۷۸ قمری موحدان از اسحاق خواستند از آنان اطاعت کرده، به نام آنان خطبه بخواند. اما اسحاق به خواست بزرگان دولت، پاسخ موحدان را به تأخیر انداخت. پس از او پسرش محمد درخواست موحدان را پذیرفت و به اطاعت آنان گردن نهاد. اما این امر سبب شد تا برادرانش او را زندانی کنند و پسر دیگر اسحاق به نام علی حکومت را به دست گیرد. از این زمان علی کار درگیری جدی با موحدان را به دست گرفت. یعقوب المنصور موحدی نیرویی را به فرماندهی «علی بن ربر تیر» - از فرماندهان نظامی خود - به جزیره میورقه فرستاد تا ابن غانیه را به اطاعت فراخواند. او نیز از شهر «سبته» عازم میورقه شد. در این زمان میان بزرگان جزیره درگیری وجود داشت که تعدادی از کشتی‌هایی را که او با خود از سبته آورده بود، آتش زدند. سپس بنی غانیه او را دستگیر کرده، به اسارت در آوردند.^(۳۰) به دنبال این امر، علی بن اسحاق بن غانیه تصمیم به حمله به موحدان گرفت.

عامل دیگری که به جرأت یافتن بنی غانیه در حمله به موحدان و زمینه‌سازی جنگ میان آن دو کمک کرد، در افریقیه ریشه داشت. در این هنگام با انتشار خبر مرگ یوسف موحدی^(۳۱) گروهی از بزرگان شهر بجایه در مغرب برای رهایی از تسلط موحدان از علی بن اسحاق کمک

خواستند.^(۳۲)

به این ترتیب زمینه برای جنگی در مغرب اسلامی میان دولت‌های مسلمان فراهم شد. بنی غانیه در این زمان خود را به قدر کافی قدرتمند می‌دیدند که به جنگ خلیفه موحدی بروند. در مقابل، خلیفه موحدی که تازه به جای پدر نشسته بود در صدد بود تا اوضاع مرکز حکومت خود را آرام‌تر کند. درخواست بزرگان بجایه نیز مزید بر علت شد.^(۳۳) بزرگان بجایه به هنگامی که از ابن غانیه درخواست کمک نمودند به طور ناخواسته به او وعده یاری نیز دادند که سبب قوی‌تر شدن انگیزه علی در حمله به مغرب شد. مسأله علت کمک خواستن بزرگان بجایه از علی خود جای بحث بسیار دارد. آیا اختلافات داخلی با موحدان سبب این امر شد؟ که سرگرم بودن به اخذ بیعت برای ابویوسف یعقوب بن یوسف نادرستی فرض مذکور را ثابت می‌کند. آیا اختلاف داخلی میان گروهی از بزرگان شهر با گروه دیگر انگیزه این دعوت شد؟ و آیا درگذشت امیر موحدی شهر عامل محرک بود؟ این پرسش‌ها را باید در بحثی جداگانه پاسخ داد. با وجود تمامی این احوال، بنی غانیه به دنبال عدم سازش با موحدان تشخیص دادند زمان برای حمله به قلمرو آنان بسیار مناسب به نظر می‌رسد.

علی که در منابع به نام میورقی خوانده می‌شد^(۳۴) در سال ۵۸۰ قمری به شهر بجایه حمله کرد و بدون کم‌ترین مشکلی آن جا را تصرف کرد^(۳۵) و حاکم را که علی ابو موسی بن عبدالمؤمن نام داشت دستگیر نمود و به نام بنی عباس خطبه خواند.^(۳۶) این امر را می‌توان بازگشت خانوادگی بنی غانیه به شمال آفریقا دانست که از این زمان در وقایع افریقیه حضور یافتند. موحدان برای مقابله با بنی غانیه دست به کار شدند. خلیفه موحدی که پیش از رسیدن بنی غانیه به آن جا حضور سیاسی و معنوی خود را در بجایه در خطر می‌دید، حاکم جدیدی به نام ابوالربیع برای بجایه تعیین کرد. ابوالربیع در محلی به نام «بامیلول» با میورقی رو به رو شد. ابوالربیع پس از کشته شدن فرماندهان بزرگش شکست خورد و به الجزایر فرار کرد. علی

میورقی از این زمان به بعد فتوحاتی را در شمال آفریقا آغاز کرد که منطقه تحت تسلط او را گسترش می‌داد. او الجزایر را برای هدف خود نامطمئن تشخیص داد و از آن جا پیشروی کرده، به «تلمسان» حمله کرد و آن جا را پایگاه خود قرار داد. با این حال، او به این مناطق قناعت نکرد و بار دیگر الجزایر را تصرف کرد و آن را به برادر زاده خود طلحه سپرد. سپس از آن جا به «ملیانه» رفت و پس از تصرف آن، بدر بن عایشه را به ولایت آن جا گماشت.^(۳۷) در این مرحله او توانسته بود به جز تونس بر مهدیه، قسنطینه و بیش تر نواحی افریقیه مسلط شود.

علی در سال ۵۸۱ قمری پس از خارج کردن بیش تر نواحی افریقیه از دست موحدان^(۳۸) با فرستادن سفیری به بغداد از خلیفه الناصر عباسی واگذاری حکومت و تجدید عهد با مرابطان را درخواست کرد.^(۳۹) خلیفه خواست او را پذیرفت و اجازه جنگ با موحدان را داد.^(۴۰) شکست سخت سپاهیان موحدی سبب شد تا مسوفه و اعراب بسیاری چون چشم، ریاح، اثبج و قبایل بنی سلیم بن منصور و بنی هلال به او بپیوندند.^(۴۱) این قبایل که هنوز به شکل قبیله‌ای می‌زیستند در نیمه اول سده پنجم هجری از شرق به آن جا مهاجرت کردند. ماهیت زندگی قبیله‌ای و تحرک مداوم و آسان آنان عاملی بود که حضورشان را در کنار نیروهای نظامی و حرکت به همراه آنان امکان‌پذیر می‌ساخت. قبایل مذکور که با گسترش شهرت عملیات میورقی به او پیوستند تا زمان قدرتمندی بنی غانیه در کنار آنان بودند و پس از تضعیف قوای آنان و شکست‌های پی در پی از موحدان و یا امیران آنان، کم کم از بنی غانیه جدا شدند که در ادامه متن به آن اشاره خواهد شد. حضور این قبایل در کنار علی به تقویت قوای او و تسلط بیش تر بر افریقیه کمک کرد.

عامل دیگری که به رونق گرفتن کار علی بن غانیه در افریقیه کمک کرد، آمدن ترکان غز از مصر به رهبری قراقوش ارمنی^(۴۲) غلام ایوبیان و همکاری آنان با ابن غانیه بود.^(۴۳)

صلاح الدین ایوبی ترکان غز را به منطقه مغرب فرستاده بود که قراقوش دامنه حرکت آن‌ها را به دیگر مناطق نیز گشاند. ایوبیان امیدوار بودند به کمک این نیروها تسلط خود را بر مغرب نیز گسترش دهند. این زمان با توسعه حملات صلیبیان به دنیای اسلام در شرق به هدف بیت المقدس و در غرب به هدف اندلس اسلامی هم عصر شده بود. مطالعه در تاریخ ایوبیان نشان می‌دهد که صلاح الدین در صدد یافتن راه‌هایی برای تقویت قوای خود در مقابل تهاجمات صلیبیان بود. این هدف با گسترش مناطق تحت نفوذ یا حاکمیت به سهولت تأمین می‌شد. مهم‌ترین مخالفی که بر سر راه هم پیمانی بنی غانیه و ایوبیان می‌توانست قرار داشته باشد، وجود دولت موحدی بود که حضور موحدان و ایوبیان به ویژه اعتقاد آنان به تبعیت از عباسیان را به ضرر خود می‌دید. یکی از اهداف ایوبیان می‌توانست بازگرداندن یکپارچگی میان عرب و اسلام از راه هم پیمانی با بنی غانیه باشد که شرق و غرب شمال آفریقا را با هم پیوند می‌داد. اگر این اتحاد صورت واقعی پیدا می‌کرد نیروی واحدی در برابر صلیبیان ایجاد می‌شد.

با این حال، اهداف بنی غانیه از قیام علیه موحدان مسائل دیگری بود که کسب برتری سیاسی و رسیدن به حاکمیت مستقل و مستمر در مقابل موحدان از جمله اهداف اساسی آن به حساب می‌آمد. این اهداف با منظور ایوبیان در اتحاد با بنی غانیه تفاوت داشت. با وجود تفاوت در هدف دو نیروی فوق، ترکان به رهبری قراقوش با ابن غانیه متحد شدند و نیروهای واحد او را «امیر المسلمین» نامیدند.^(۴۴)

با گرد آمدن ترکان غز، بقایای مرابطان، اعراب و بربرها زیر لوای ابن غانیه، و با کمک آنان وی نواحی مختلف آفریقه به جز تونس و مهدیه را از دست موحدان خارج کرد.^(۴۵) جمع شدن نیروهای ترک و عرب و بربر تحت فرمان بنی غانیه بر ضعف شدید نیروهای مدافع شهرهای آفریقه و نبودن نیروی کار آمد نزد موحدان برای دفاع از مناطق فوق‌الذکر دلالت دارد. شیوه‌ای که نیروهای ائتلافی بنی غانیه برای حمله به نواحی مختلف آفریقه برگزیدند،

حمله ناگهانی، سرعت و وقت‌شناسی بود که پیروزی و تصرف آن مناطق را در مدت اندک و بدون سختی زیاد امکان‌پذیر می‌ساخت.

با این حال، حضور علی بن غانیه و تعرضات قبایل عرب سبب آشفتگی امور شمال آفریقا شد.^(۴۶) نیرووهایی که تحت امر او گرد آمده بودند در غارت مناطق و تعرض به آن‌ها اندکی تردید به خود راه نمی‌دادند. از این رو، اوضاع شمال آفریقا به هم ریخت. آبادانی و حاصل خیزی جای خود را به خرابی، ویرانی، قتل و کشتار داده و مردمان مقیم آن نواحی را بسیار آزرده خاطر ساخته بود. از سوی دیگر علی بن غانیه تصرف مناطق گسترده و پر جمعیت را در حد قدرت و طاقت خود نمی‌دید. او حتی در حفظ مناطق تصرفی خود نیز دچار شک شده بود. از این رو، با وجود فتح نواحی وسیعی از شمال آفریقا به بجایه بازگشت و با مردمان آن ناحیه تجدید بیعت کرد. سپس به قسنطینه رفت و با ساختن حصار محکم در آن جا مستقر شد.^(۴۷)

با گسترش اخبار فعالیت‌های ابن غانیه موحدان به دستور یعقوب المنصور در مقابل هم پیمانی ترکان و بنی غانیه سپاهی تشکیل دادند. خلیفه موحدی شجاع‌ترین مردان خود را با این سپاه همراه کرد و به آنان فرصت داد تا ابزار جنگی لازم را برای مقابله با بنی غانیه فراهم کنند. او هم چنین اموال بسیاری به سپاه بخشید و فرماندهی سپاه را به ابو محمد ابن ابواسحاق بن جامع واگذار کرد. اصلی‌ترین مأموریت این سپاه مقابله با بنی غانیه و سرکوب کردن علی میورقی بود. سپاه از راه سبته به فاس و از آن جا به تلمسان حرکت کرد. والی تلمسان در آن هنگام ابوالحسن بن ابوحفص بود. سپاه پس از تلمسان به الجزایر و از آن جا به ملیانه رفت و آن جا را فتح کرد. با فتح ملیانه حاکم شهر به نام بدر بن عایشه که علی بن غانیه او را بر آن جا گذاشته بود فرار کرد و به تدریج ناحیه به ناحیه تا بجایه عقب نشست. بدین ترتیب موحدان پس از یک سال بجایه را بازپس گرفتند.^(۴۸) حاکم آن جا نیز گریخت و به علی

بن غانیه پیوست. موحدان شهر قسنطینه را نیز محاصره کردند. از دست دادن این مناطق برای بنی غانیه بسیار دشوار بود. علی با سقوط بجایه به طرف شرق و به صحرا گریخت تا حملات خود را این بار از صحرا علیه موحدان ادامه دهد. سقوط قسنطینه اوضاع را بر علی بسیار دشوارتر کرد. در سال ۵۸۳ قمری سپاه بزرگی از جانب موحدان به قصد شهر تونس اعزام شدند. رهبری این سپاه به ابویوسف بن ابوحفص واگذار شد. در نبرد سختی که در دشت «عمره» بین دو گروه به وجود آمد، موحدان از بنی غانیه شکست خوردند^(۴۹) و فرماندهان بزرگ و رهبران سپاه کشته شدند. در نتیجه، گروه‌های اعراب از سپاه موحدی جدا شده و به بنی غانیه پیوستند.^(۵۰) در این شرایط، اوضاع در جزایر بالیار نیز تغییر کرده بود و هم‌زمان با شکست نیروهای ابن غانیه در مقابل موحدان، قیامی رخ داد که در آن به نام موحدان خطبه خوانده شد. توضیح گسترده‌تر این مطلب در جای خود خواهد آمد.

نبرد بعدی در «الحامة» یا «حامة دقیوس» نزدیک قابس در ۵۸۴ قمری میان نیروهای موحدان و بنی غانیه اتفاق افتاد. موحدان شکست قبلی را جبران کردند و در دره کوچکی معروف به «راس تاجرا»^(۵۱) نیروهای متحد بنی غانیه و قراقوش از موحدان شکست خوردند.^(۵۲) منصور موحدی توانست شهر قابس را فتح کند و از آن جا به «قطصه» رفت. اما مردمان آن دیار جانب بنی غانیه را گرفتند و از اطاعت موحدان خارج شدند. منصور پس از محاصره طولانی به زور وارد شهر شد و اهالی را کشتار کرد.^(۵۳) در نبرد الحامة علی زخمی شد و در حال فرار به صحرا در خیمه پیرزنی درگذشت. موحدان نیز نواحی تصرف شده را باز پس گرفتند.

پس از کشته شدن علی، چهار برادرش که از زمان خروج از میورقه او راهمراهی کرده بودند، به اتفاق یحیی را به جای علی برگزیدند. آنان در یحیی نشانه‌ای از شجاعت و شهامت

دیده بودند، از این میان، عبدالله برادر دیگر آنان به میورقه بازگشت و بقیه در شمال افریقا ماندند. آنان در ادامه نبردهای خود با موحدان به صحرا رفتند و در آن جا ماندند تا منصور موحدی به مراکش بازگشت.^(۵۴) از این زمان می‌توان بنی غانیه را به دو شاخه در شمال افریقا و اندلس تقسیم کرد.

منصور خلیفه موحدی پس از بازگشت به مراکش به این نتیجه رسید که اگر مراکش را ترک کند و به تونس بازگردد از جانب بنی غانیه امنیت نخواهد داشت. بنی غانیه نیز با کمک نیروهای ائتلافی خود جنگ علیه موحدان را ادامه دادند. این روش در دوران پس از مرگ علی بن غانیه به رهبری برادرش یحیی هم چنان ادامه یافت.

بنی غانیه در افریقه و ادامه روابط با موحدان

یحیی بن اسحاق در افریقه پس از تسلط بر نواحی بسیاری اقدامات برادر و هم پیمانی با قراقوش را هم چنان پی گرفت.^(۵۵) وضعیت افریقه آشفته و سر رشته امور از دست موحدان خارج شد. مقاومت یحیی تا زمان مرگ در مقابل موحدان سبب دغدغه بسیار موحدان و صرف نیرو، هزینه و وقت بسیار شد. او سال‌ها رو در روی موحدان ایستاد و منطقه به منطقه مورد تعقیب قرار گرفت. در بسیاری از اوقات مناطق میان این دو جبهه دست به دست می‌شد. با این حال قدرت یحیی زمانی فروکش کرده و زمانی بر افروخته می‌شد.^(۵۶) این وضعیت سبب شده است که در برخی از منابع از اقدامات او به فتنه تعبیر شود.^(۵۷)

اندکی بعد روابط او با قراقوش نیز به هم خورد. سیر حوادث ثابت کرد که قراقوش در پیوستن به موحدان و پذیرفتن اطاعت آنان آزادی ندارد. او با درک این مسأله و ناراحتی که از رفتار بنی غانیه و به ویژه یحیی پیدا کرده بود از آنان جدا شد و با تصرف مناطقی چون قابس، بلاد جرید و دیگر نواحی رو در روی بنی غانیه ایستاد. وی درصدد بود تا هم از موحدان و هم

از بنی غانیه جدا شده و کسب استقلال کند. او با درک مناسب بودن زمان برای این هدف از بنی غانیه جدا شد و به مغرب رفت و طی چندین درگیری کوشید تا سلطه خود را بر آن جا تحمیل کند. این مناطق جزو متصرفات بنی غانیه بود. یحیی برای جنگ با قراقوش و باز پس گرفتن متصرفات خود اقدام کرد. قراقوش از رو به رو شدن با او طفره می‌رفت، به این سبب به طرابلس گریخت. سر انجام یحیی طرابلس را تصرف کرد و عموزاده خود تاشفین الغانی را به حکومت آن جا گماشت.^(۵۸) به دنبال این مسائل قراقوش در سال ۵۸۶ قمری به اطاعت موحدان در آمد.^(۵۹) اقدامات قراقوش در جدا شدن از بنی غانیه و تصرف مناطق آن‌ها سبب تضعیف قوای یحیی شد. با وجود این، یحیی توانست طرابلس و قابس را از نایب قراقوش پس بگیرد^(۶۰) و مهدیه را محاصره کند.

شورش بنی غانیه و ضربه آن بر دولت موحدی هنگامی خود را نشان داد که در سال ۵۹۱ قمری پس از خروج منصور موحدی به قصد جنگ با مسیحیان اروپایی و دفاع از سرزمین اندلس در برابر حملات آنان، یحیی بن غانیه با استفاده از فرصت، میدان را از رقیب خالی دید و در غیاب ارتش موحدی دست به کار تصرف مناطق افریقیه شد. این امر سبب شد تا حاکم موحدی با مسیحیان صلح پنج ساله‌ای منعقد کرده، با عجله به افریقیه باز گردد. به این ترتیب درگیری جدی یحیی با موحدان از سال ۵۹۱ قمری آغاز شد. هدف جنگ‌های او علاوه بر سلطه جویی، ویران کردن پایه‌های قدرت و دعوت موحدان و پایان دادن به حکومت آنان در افریقیه بود.^(۶۱) یحیی با کمک اعراب سلیم، طرابلس، قابس، مهدیه و شهرهای دیگر تا قیروان را به تصرف در آورد.^(۶۲) در سال ۵۹۳ قمری ابویوسف موحدی برای مقابله با او با فرنگیان صلح کرد و به مراکش بازگشت.^(۶۳) گفته شده است اگر ابن غانیه نبود، یعقوب موحدی تعدادی از شهرهای فرنگ را گشوده بود.^(۶۴) مهم‌ترین دلیلی که سبب بازگشت منصور موحدی به افریقیه شد احساس ناامنی از پشت سر و امکان از دست دادن

سرزمین اصلی بود. حفظ شمال آفریقا برای او بیش از درگیری با مسیحیان اروپا در اندلس اهمیت داشت. پیمان صلح او با فرنگیان - اگر رعایت می‌شد - مانع حرکت و اقدامی از جانب آنان علیه وی بود. این امر فرصت مناسب را برای یکسره کردن وضعیت با ابن غانیه به وی داد. از این رو او در صلحی شتاب زده با اروپاییان برای حفظ سرزمین اصلی خود در مقابل بنی غانیه به شمال آفریقا بازگشت.

پس از درگذشت منصور موحدی، پسرش محمد ناصر به جای او حکومت را در دست گرفت. در این زمان بنی غانیه تونس را در دست داشتند اما حکومت آنان بر ناحیه فوق در ضعیف‌ترین وضعیت خود بود. چندی نگذشت که آنان قدرت خود را در تونس از دست دادند و از آن پس یحیی نتوانست به راحتی به جنوب تونس و طرابلس دست اندازی کند.^(۶۵)

اندکی بعد بار دیگر یحیی دست به کار فتح نواحی افریقیه شد و با فتح باجه ابوزید حاکم حفصی تونس را در سال ۶۰۰ قمری وادار به تسلیم کرد^(۶۶) و شورش خوارج نفوسه را در هم شکست.^(۶۷) در سال ۶۰۱ قمری که وی در تونس بود، خلیفه موحدی که اخبار اقدامات میورقی در افریقیه به او می‌رسید،^(۶۸) در رأس سپاهی متشکل از چهار هزار نفر به جنگ به سوی تونس حرکت کرد. او در این اقدام از ناوگان شهر سبته نیز استفاده کرد. یحیی در مقابل او نتوانست هم پیمان مناسبی پیدا کند. والیان مناطق مسیر او به امید بازگرداندن قانون و امنیت که ابن غانیه در کسب آنها شکست خورده بود، به موحدان پیوستند. علاوه بر این یحیی سپاهی جدی برای ایستادگی در مقابل سپاه موحدی در اختیار نداشت. از این رو با وجود داشتن حمایت ناوگان دریایی نتوانست اقدامی مناسب انجام دهد و عقب نشینی کرد. او در مقابل موحدان به جرید عقب نشست. یحیی در این زمان عمده‌ترین توجه خود را در مهدیه متمرکز کرد و در تقویت استحکامات آن کوشید و محافظان جنگجوی زیادی بر آن

گماشت و دلاورترین مردان سپاه خود را در آنجا باقی گذاشت و به امید ایجاد یک مقاومت قبیله‌ای در جرید به آن جا رفت. با این حال، تونس با رسیدن سپاه و ناوگان موحدان بدون مقاومت تسلیم شد و ناصر موحدی بلافاصله در تعقیب یحیی جانب جنوب را گرفت. هم زمان در طرابلس نیز شورشی علیه یحیی به وجود آمد که یحیی ناچار به شهر حمله کرد و پس از غارت آن جا به کوهستان گریخت.

ناصر موحدی هم چنان در تعقیب او بود و سرانجام او را در نبرد «تاجرا» در تونس^(۶۹) در سال ۶۰۲ قمری به سختی شکست داد و مهدیه را پس از محاصره زمینی و دریایی به منجیق بست و آن جا را از بنی غانیه پس گرفت.^(۷۰) با فتح مهدیه دنباله بنی غانیه را قطع و آنان را مستأصل کرد.^(۷۱) فاصله زمانی میان شکست تاجرا و باز پس گرفتن مهدیه ۷۴ روز بود.^(۷۲) موحدان پس از باز پس گرفتن تونس، ابومحمد عبدالواحد بن ابی حفص را به حکومت آن جا گماشتند.^(۷۳) این شکست بنی غانیه به بازگشت نفوذ موحدان بر افریقه کمک کرد.^(۷۴) ناصر موحدی در محاصره مهدیه به قدری شدت عمل و سخت‌گیری نشان داد که اهالی خود اعلام کردند که به دعوت موحدان می‌پیوندند. ناصر پس از سر و سامان دادن به امور آن جا و تعیین محمد حفصی از اصحاب ابن تومرت به حکومت افریقه، به تونس بازگشت.

در ادامه درگیری‌ها یحیی در سال ۶۰۴ قمری در وادی «شلف» از عبدالواحد حفصی شکست سختی خورد.^(۷۵) از این پس، به تدریج قبایل عرب از او جدا شدند و به امیر حفصی پیوستند.^(۷۶) پس از استوار شدن حکومت حفصی در افریقه، یحیی بن غانیه آخرین درگیری‌ها را با این دولت داشت. در این سال‌ها چندین بار یحیی از صحرا رو به جانب شمال آورد و با حفصیان درگیر شد، اما هر بار پس از شکست به صحرا گریخت. پس از شکست سال ۶۰۹

قمری از موحدان او در «ودان» با قراقوش درگیر شد و او را کشت، اما پسر قراقوش به موحدان پناهنده شد.

یحیی تا سال ۶۱۸ قمری که ابن ابی حفص مرد، به طمع تونس افرادی را به تخریب می‌فرستاد.^(۷۷) وقایع نشان داد که تعیین محمد بن ابی حفص به حکومت تونس در مقابله با بنی غانیه تأثیر بسیاری داشت. البته نباید از این امر غافل بود که خاندان حفصی حکومت نیمه مستقل خود را در تونس تا زمان حاکمیت عثمانی حفظ کرد. در سال ۶۰۵ قمری ابوالعلاء امیر خاندان مؤمنی جانشین محمد بن حفص مبارزه با بنی غانیه را به عهده گرفت و در سال ۶۲۱ قمری در نبرد «مجدول» که نیروهای یحیی فرار کردند و او شکست سختی خورد و پس از آن تا سال ۶۲۴ قمری در حرکت به سوی شمال که تا سجلماسه پیش آمد و بجایه را تصرف کرد امیر موحدی او را از آن جا عقب راند، او در افریقیه و مغرب دست به تعرضاتی زد و باقی عمر را به غارت و تاراج مرزهای مرکز مغرب گذراند. در سال ۶۳۱ قمری او در «شلف» نزدیک ملیانه درگذشت.^(۷۸) گفته شده است امیر حفصی با دختران او به نیکویی رفتار کرد و آنان را در «قصر البنات» جای داد.^(۷۹) با کشته شدن او، حضور بنی غانیه در افریقیه به پایان رسید و حکومت بنی حفص قوت یافت.^(۸۰)

بنی غانیه در میورقه

پیش از این اشاره شد به هنگام حضور علی بن اسحاق در سال ۵۸۲ قمری در افریقیه شورش علیه بنی غانیه در میورقه سازماندهی شد. عامل این شورش ابوالحسن علی بن ربرتیر بود که موحدان او را به سفارت به میورقه فرستاده بودند. اما او در مأموریت شکست خورده، بنی غانیه زندانی‌اش کردند. او پس از فرار از محبس، شورش را سازماندهی کرد و با

کمک مسیحیان جزایر^(۸۱) گروهی را کُشت و اموال آن‌ها را غارت کرد. از سوی دیگر، موحدان با خالی دیدن میورقه، ناگهان ناوگان دریایی میورقه را در آب‌های بجایه تصرف کردند و محمد بن اسحاق را دوباره به حکومت بازگردانیدند که محمد بر خلاف روش پدر و برادر با موحدان بیعت کرد^(۸۲) و به نام حاکم موحدی خطبه خواند. اما اندکی بعد مردم بر محمد شورش کردند و برادرش تاشفین را به امارت برداشتند. علی بن اسحاق با شنیدن اخبار میورقه برادر دیگر عبدالله را فرستاد و او بر محمد غلبه کرد و وی را تبعید کرد. محمد به موحدان پیوست و آنان شهر دانیه را به او دادند و در نهایت نیکی با او برخورد کردند.^(۸۳) با وجود آن که کوشش‌های بعدی موحدان برای تصرف میورقه ناموفق بود، آنان در سال ۵۸۳ قمری یابسه و منورقه را تصرف کردند.

عبدالله در میورقه به مرتب کردن امور به شیوه پدر و جنگ با دشمنان و ترساندن آنان پرداخت.^(۸۴) در سال ۵۹۷ قمری خلیفه موحدی نیرو و ناوگان جنگی به نبرد او فرستاد که آنان به زور وارد شهر شدند، اما او آنان را دفع کرد و سال بعد منورقه را از موحدان پس گرفت. در سال ۵۹۹ قمری عبدالله در میورقه با ناوگان جنگی خود به قصد یابسه حرکت کرد اما نتوانست آن جا را تصرف کند و به میورقه بازگشت. اندکی بعد در همان سال موحدان شهر را به سختی محاصره کردند و ابوالحسن علی حمله سختی به اتباع ابن غانیه کرد و عامل آن جا را به نام ابن نجاج که از جانب بنی غانیه تعیین شده بود، دستگیر کرد.^(۸۵) بدین ترتیب، موحدان به زور وارد میورقه شدند و عبدالله بن اسحاق را کشتند و اموال او را غارت کردند و خاندانش را به اسارت بردند.^(۸۶) اهالی شهر نیز با موحدان بیعت کردند.^(۸۷) از این زمان که حاکمیت بنی غانیه بر جزایر شرقی اندلس به پایان رسید، میورقه در دست موحدان و فرماندهان آنان بود تا در سال ۶۲۷ قمری که مسیحیان آن جا را تصرف کردند.^(۸۸)

زندگی ده ساله‌ای که یحیی بن غانیه به شیوه راهزنان در شمال آفریقا در پیش گرفته بود، پایانی بی صدا و در سکوت داشت. سرکوبی عبدالله در میورقه عمر سیاسی خاندان بنی غانیه را پایان داد. اما واقعیت ناخوشایندی که در دنیای اسلام خود را نشان داد، درگیری‌های داخلی مسلمانان و نبرد با یکدیگر درست به هنگامی بود که مسیحیان اروپا در اندلس برای بیرون راندن مسلمانان راه وحدت با یکدیگر را پیش گرفته بودند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نام‌های جغرافیایی که در این نوشته آمده است، مربوط به نواحی مختلف شمال افریقا و اندلس اسلامی می‌باشند که اغلب برای ما ایرانیان نا آشنا هستند. برای احتراز از گسیختگی مطلب به دلیل آوردن توضیحات جغرافیایی مناطق فوق، ارجاع علاقه‌مندان را به قدیم‌ترین و بهترین منبع یعنی **معجم البلدان** یاقوت حموی لازم می‌دانم.
۲. عبدالرحمان ابن خلدون، **تاریخ ابن خلدون**، به کوشش خلیل سحاده و سهیل زکار، ج ۶، ص ۲۵۲.
۳. علی ابن ابی زرع فاسی، **الانيس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینة الفاس**، ص ۱۸۸.
۴. عبدالواحد مراکشی، **المعجب فی تلخیص اخبار المغرب**، ص ۲۶۷. نامیده شدن بنی غنایه به نام مادری را می‌توان با رسمی در میان عرب مرتبط دانست که ممکن است به علت ارتباط بربرها با اعراب در میان آنان نفوذ یافته باشد. مطابق این رسم اگر طایفه مادری فرد از جایگاه والاتری نسبت به خاندان و طایفه پدری او قرار داشته باشد، وی به نام مادر و طایفه او خوانده می‌شد و از طریق او به طایفه مرتبط می‌گردید. بحث گسترده‌تر این موضوع را «گوتو» در فصلنامه **تاریخ اسلام**، شماره ۶، تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۲ تا ۱۶۲. البته شایان ذکر است که بررسی صحت فرهنگ پذیری بربرها از اعراب و رسم انتخاب نام مادری در صورت برتری طایفه او نیاز به تحقیقی جداگانه دارد.
۵. ابن القطان، **نظم الجمان من اخبار الزمان**، به کوشش محمود علی مکی، ص ۲۴۵.
۶. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۳؛ عبدالواحد مراکشی، همان، ص ۲۶۷.
۷. ابن خلدون، همان، ج ۴، ص ۳۴۴.
۸. عزالدین ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۱، ص ۳۳.
۹. لسان الدین علی ابن خطیب، **الدولة النصرية**، ج ۴، ص ۳۴۴.
۱۰. ابن سعید اندلسی، **المغرب فی رحلة المغرب**، به کوشش شوقی ضیف، ص ۳۰۰.
۱۱. ابن عذاری مراکشی، **البيان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب**، به کوشش احسان عباس، ج ۴، ص ۹۳ و ۹۶.
۱۲. ابن القطان، همان، ص ۲۲۰، شایان ذکر است که در سال ۵۴۳ قمری در زمان حکومت علی بن یوسف بن تاشفین مسیحیان توانستند افراغه را که زیتون بسیار دارد، از دست مسلمانان خارج کنند. یاقوت حموی، **معجم البلدان**، ج ۱، ص ۲۲۷، ذیل افراغه.

۱۳. ابن خطیب، همان، ج ۴، ص ۳۴۷.
۱۴. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۳.
۱۵. عبدالواحد المراكشي، همان، ص ۳۴۳؛ ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۴۲.
۱۶. عبدالله بن محمد الحمیری، صفة جزيرة الاندلس منتخب من كتاب الروض المعطار فی الاقطار، به كوشش لوی پروونسال، ص ۱۸۸.
۱۷. عبدالواحد مراكشي، همان، ص ۲۶۸.
۱۸. عبدالله عنان، دولة الاسلام فی الاندلس، ج ۴، ص ۱۱۳.
۱۹. عبدالله بن محمد الحمیری، همان، ص ۱۸۸.
۲۰. همان، ص ۱۹۸.
۲۱. عبدالواحد المراكشي، همان، ص ۲۷۰.
۲۲. ابن خطیب، همان، ج ۴، ص ۳۴۷.

23. Abdallah Laroui, The History of the Maghrib, Translated from the french by Manhiem Heversey, P, 190.

۲۴. ابن خطیب، همان، ج ۴، ص ۳۴۶.
۲۵. عبدالواحد المراكشي، همان، ص ۲۶۹.
۲۶. عبدالله عنان، همان، ص ۱۴۷.
۲۷. ابن خلدون، همان، ج ۴، ص ۲۱۳.
۲۸. عبدالواحد المراكشي، همان، ص ۲۶۸، البته در برخی از روایات به كشته شدن عبدالله در زمان پدرش اشاره شده است. (همان، ص ۳۴۹).
۲۹. عبدالواحد المراكشي، همان، ص ۲۷۰.
۳۰. ابن عذارى مراكشي، همان، ج ۳، ص ۱۴۶.
۳۱. حمیری، همان، ص ۱۵۹.
۳۲. ابن عذارى مراكشي، همان، ص ۲۷۰.
۳۳. عبدالواحد المراكشي، همان، ص ۳۴۵.

۳۴. ابن سعید اندلسی، همان، ج ۲، ص ۱۷۱.
۳۵. ابن ابی زرع فاسی، همان، ص ۲۱۹.
۳۶. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۲۱.
۳۷. ابن عذارى مراکشى، همان، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۲۰.
۳۸. عبدالله بن محمد التجانى، *رحلة التجانى*، به کوشش حسن حسنى عبدالوهاب، ص ۳۸۴؛ قلقشندى، *مآثر الانافة فى معالم الخلافة*، به کوشش عبدالستار احمد خراج، ج ۲، ص ۷۲.
۳۹. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۲۱.
۴۰. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۸.
۴۱. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۸-۳۰.
۴۲. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۹ و ج ۷، ص ۳۰۲؛ ذهبى قراقوش را به نام امير بهاءالدين اسدى خادم سفيد پوست اسدالدين شيركوه معرفى کرده است که در آغاز کار صلاح الدين ايوبي قلعه عكار را به او واگذار کرد.
- ذهبى، *تاريخ اسلام*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، ج ۴۲، ص ۳۱۲.
۴۳. تجانى، همان، ص ۱۰۳.
۴۴. ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۵۲۳؛ ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۹.
۴۵. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۹ و ۲۵۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۲۰.
۴۶. تجانى، همان، ص ۱۴.
۴۷. ابن عذارى المراكشى، همان، ج ۲، ص ۱۴۸.
۴۸. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۰۸.
۴۹. عبدالواحد المراكشى، همان، ص ۲۷۳.
۵۰. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۲۰؛ عبدالواحد المراكشى، همان، ص ۲۷۳.
۵۱. محمد بن محمد وزير سراج، *الحلل السندسيه فى اخبار التونسيه*، به کوشش محمد الحبيب الهليليه، ج ۱، ص ۳۵۶.
۵۲. تجانى، همان، ص ۱۰۳.
۵۳. عبدالواحد مراكشى، همان، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۵۴. همان، ص ۳۴۹.
۵۵. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۷.
۵۶. عبدالواحد مراکش، همان، ص ۲۷۶.
۵۷. ابن سعید اندلسی، همان، ص ۱۴۲.
۵۸. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۷؛ عنان، همان، ج ۲، ص ۱۹۵.
۵۹. تجانی، همان، ص ۱۰۴؛ ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۷.
۶۰. تجانی، همان، ص ۱۰۵ و ۱۴۷ و ۲۴۴.
۶۱. عنان، همان، ج ۴، ص ۲۰۲.
۶۲. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.
۶۳. ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۱۱۶.
۶۴. ذهبی، همان، ج ۳، ص ۲۸۱.
۶۵. ابن عذارى المراكشى، همان، ج ۳، ص ۲۱۶.
۶۶. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۵۹.
۶۷. تجانی، همان، ص ۳۵۶.
۶۸. ابن ابی زرع فاسی، همان، ص ۲۱۹.
۶۹. وزیر سراج، همان، ج ۱، ص ۳۵۶؛ تجانی، همان، ص ۱۲۰.
۷۰. ابن ابی زرع فاسی، همان، ص ۲۳۲.
۷۱. ابن عذارى، همان، ص ۳۱۴.
۷۲. تجانی، همان، ص ۳۵۸.
۷۳. ابن ابی زرع، همان، ص ۱۳۳.
۷۴. عنان، همان، ج ۴، ص ۲۰۱.
۷۵. ابن ابی زرع فاسی، همان، ص ۲۳۳.
۷۶. ابن خلدون، همان، ج ۶، ص ۲۶۱.
۷۷. همان، ج ۷، ص ۸۷.

۷۸. همان، ج ۶ ص ۲۶۲.
۷۹. همان، ج ۶ صص ۲۶۳ و ۲۶۲.
۸۰. همان، ج ۶ ص ۴۵.
۸۱. همان، ج ۶ ص ۵۰۹.
۸۲. همان، ج ۴، ص ۲۱۳.
۸۳. احمد بن محمد ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش عباس احسان، ج ۷، ص ۱۸.
۸۴. عبدالواحد مراکشى، همان، ص ۲۷۶.
۸۵. ابن عذارى المراكشى، همان، ج ۳، ص ۲۱۶.
۸۶. عبدالواحد مراکشى، همان، ص ۳۱۵.
۸۷. ابن ابى زرع فاسى، همان، ص ۲۳۱.
۸۸. الحميرى، همان، ص ۲۱۸ و ۱۹۱.

منابع:

- ابن ابى زرع فاسى، على، *الانيس المطرب بروض القرطاس فى اخبار ملوك المغرب و تاريخ مدينة الفاس*، (الرباط، دارالمنصور للطباعة و الوارقة، ۱۹۷۲م).
- ابن اثير، عزالدين، *الكامل فى التاريخ*، (بيروت، دارصادر، ۱۳۹۹ هـ ق).
- ابن القطان، *نظم الجمان من اخبار الزمان*، به كوشش محمود على مكى (بى جا، ۱۹۶۴م).
- ابن خطيب، لسان الدين على، *الدولة النصرىة*، (قاہرہ، المطبعة السلفیة، ۱۳۴۷ هـ ق).
- ابن خلدون، عبدالرحمان، *تاريخ ابن خلدون*، به كوشش خليل سحاده و سهيل زكار، (بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ هـ ق).
- ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به كوشش عباس احسان، (بيروت، دارصادر، ۱۹۷۸م).
- ابن عذارى المراكشى، *البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب*، به كوشش احسان عباس، (بيروت، دارالثقافة، ۱۹۶۷م).

- اندلسی، ابن سعید، *المغرب فی رحلة المغرب*، به کوشش شوقی ضیف، (قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۵م).
- التجانی، عبدالله بن محمد، *رحلة التجانی*، به کوشش حسن حسنی عبدالوهاب، (تونس، المطبعة الرسمية، ۱۳۷۷ هـ ق).
- حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، (بیروت، دارصادر، بی تا).
- الحمیری، عبدالله بن محمد، *صفة جزيرة الاندلس منتخب من كتاب الروض المعطار فی الاقطار*، به کوشش لوی پروونسال، (قاهره، طبعة لجنة التألیف، ۱۹۷۳م).
- عنان، عبدالله، *دولة الاسلام فی الاندلس*، (قاهره، ۱۹۶۴م).
- قلقشندی، *مآثر الانافة فی معالم الخلافة*، به کوشش عبدالستار احمد خراج، (بیروت، عالم الکتب، بی تا).
- المراكشی، عبدالواحد، *المعجب فی تلخیص اخبار المغرب*، (قاهره، ۱۹۶۳م).
- وزیر سراج، محمد بن محمد، *الجلل السندسیه فی اخبار التونسیه*، به کوشش محمد الحبيب الهلیه، (بیروت، دارالغرب الاندلسی، ۱۹۴۸م).

- Abdallah Laroui, *The History of the Maghrib*, translated from the french by Manhiem Heversey (priton University press)